

محمد مجتهد شبستری

دموکراسی و دین داری

منبع :

ایران نامه

[http://fis-iran.org/index.php/xxiii3\\_4/picks-naeini](http://fis-iran.org/index.php/xxiii3_4/picks-naeini)

<http://www.irannameh.org>

در ارتباط دین و دولت از انقلاب مشروطه تا انقلاب اسلامی ستیز بین خواستاران مدرنیته و هواداران سنت بیش از یک سده در کانون نظر میان رهبران و مفسران شیعی در باب ارتباط بین دین و دولت و امکان و کیفیت سازگاری بین این دو از آستانه انقلاب مشروطیت تا کنون در ایران ادام داشته است . در جریان انقلاب مشروطه رهبران روحانی به دودسته تقسیم شدند و رویاروی یکدیگر قرار گرفتند. گروهی، از آن جمله محمد حسین نائینی، به دفاع از مشروطه برخاستند و از همخوانی آن با روح اسلام سخن گفتند و گروهی دیگر، از آن میان شیخ فضل الله نوری، جانب استبداد را گرفتند و مشروطیت را مغایر مبانی اسلامی شمردند. در پی استقرار جمهوری اسلامی نیز بحثی مشابه که هنوز ادامه دارد، بین روحانیان و مفسران در باب سازگاری دین و دموکراسی آغاز شد. اگرچه در دهه آغازین قرن بیستم دعوی امکان پذیری دموکراسی در جامعه اسلامی در تکیه بر قرآن و احادیث صورت می گرفت، در دوران اخیر شیوه های تفکر غربی هم از سوی بنیادگرایان و هم از سوی هواداران دموکراسی در جامعه اسلامی مورد استفاده قرار گرفته است. این روش تازه نشانه پیدایش نهضت های تازه بنیادگرایی نوین اسلامی و آزادیخواهی نوین دینی در دو دهه اخیر است. در این بخش گزیده هایی از نوشته های محمدحسن مجتهد شبستری که به شرح آراء و مواضع بنیادگرایان نوین اسلامی، و آزادی خواهان نوین دینی می پردازد، آمده است.

محمد مجتهد شبستری

**دموکراسی و دینداری\***

آزادی سیاسی و دموکراسی برای ملت ایران دو مقوله بسیار مهم و سرنوشت ساز است و اگر ملت ما در فهم و تحلیل آنها دچار خطا گردد گرفتار سردرگمی ها و رنج های فراوان خواهد شد. در یک سال اخیر که بحث های جدی درباب این دو مقوله مطرح می شود خطاهای بزرگی نیز در فهم آنها رخ می نماید. عده ای آزادی سیاسی را که معنای درست آن آزادی عقلانی و ارادی و عملی انسان و مشارکت وی در تعیین سرنوشت اجتماعی خود در عین مسئولیت در برابر قوانین اخلاق می باشد، سرپیچی از اصول اخلاقی و هتک ارزش های معنوی معنا می کنند و سپس علیه آن دعوا اقامه می کنند و دموکراسی را آماج حملات خود می سازند چون در مرحله گذار فرهنگی کنونی، ملت ما دوران سرنوشت سازی را می گذراند، نمی توان و نباید به سادگی از کار این خطاها و حمله ها گذشت. فریضه دینی و ملی اهل قلم ایجاب می کند دراین بحث های جدی که فرهنگ کشور ما را تکان داده است شرکت کنند و سخنان صاحب نظران و متفکران جامعه را که به این موضوعات مهم می پردازند به نقد و بررسی بپردازند. مدعای اصلی مخالفان دینی دموکراسی این است که معنای دموکراسی مردمسالاری است و مردمسالاری یعنی اصالت دادن به اراده انسان در برابر اراده خداوند و مقدم داشتن قانون انسان بر قانون خداوند این مبنا انسان محوری است و با اسلام که براساس خدامحوری استوار است، سازگار نیست. دموکراسی در مواردی که حداقل، قوانین قطعی از سوی خداوند معین شده است انسان را در برابر خدا قرار می دهد.5 این مدعا بر تصورات ناصواب از دموکراسی استوار شده است: \_\_\_\_\_\* دموکراسی و دینداری، همشهری، 15 مرداد 1377. 1-

این پرسش بنیادین که انسان در مقام قانونگذاری از ارزش ها و قوانین الهی باید تبعیت کند یا نه؟ به

فلسفه حقوق و فلسفه اخلاق مرتبط است نه به شکل و شیوه حکومت که دموکراسی گونه ای از آن است. دموکراسی نه فلسفه حقوق است نه فلسفه اخلاق و بنابراین نه صلاحیت برای پاسخگویی به آن سؤال را دارد و نه می تواند در معاوضه با اصل تقدم اراده خداوند بر اراده انسان قرار گیرد. دموکراسی در دنیای امروز یک شکل و شیوه حکومت است در مقابل شکل و شیوه حکومت های دیکتاتوری این شکل و شیوه حکومت این است که در جامعه های امروز که جمعیت ها و گروه های متعدد با اعتقادات و علایق و منافع سیاسی و اجتماعی و فرهنگی متفاوت در آن زندگی می کنند همه در انتخاب حکومت کنندگان شرکت می کنند و به کارهای مختلف حکومت نظارت می کنند، از آنها مسئولیت می خواهند و با این مشارکت مستمر این فرصت را همیشه برای خود حفظ می کنند که بتوانند قدرت سیاسی را به صورت مسالمت آمیز از عده ای بگیرند و به عده ای دیگر بسپارند. دموکراسی آن شکل از حکومت است که در آن مردم، تا حد مقدور، خود بر خود حکومت می کنند و خود مقدرات زندگی اجتماعی را در دست دارند. آنچه حکومت دموکراتیک را از سایر شکل های حکومت جدا می کند این است که حکومت دموکراتیک نمی تواند از جامعه که متشکل از جمعیت ها و گروه های مختلف است سلب قدرت کند و ضامن عمده این وضع این است که این حکومت ملزم به پیروی از مقررات قانونی است که به منظور حفظ آزادی تشکیلات و بیان عقاید و نظریه های متضاد در جامعه وجود دارد. وجود و حیات دموکراسی بسته به وجود تشکیلات عقاید متضاد است در حکومت های دموکراتیک و مسائل تبلیغات و اطلاع رسانی چون رادیو و تلویزیون، مطبوعات، سینماها و تئاترها و غیره در اختیار کلیه جمعیت ها و احزاب اعم از مخالف و موافق دولت است. حکومت دموکراتیک نه حکومت اکثریت است و نه حکومت اقلیت بلکه حکومتی است که وظیفه آن تأمین منافع و رفاه و صلاح همه گروههاست. دموکراسی در سرزمین های مختلف با آداب و رسوم و عقاید و فلسفه های ویژه هر قوم و هر ملت انطباق پیدا می کند و در صدد تغییر آنها بر نمی آید و نمی خواهد عقیده یا آداب و رسوم ویژه ای را بر حکومت شونده تحمیل کند و از این نظر کاملاً نقطه مقابل حکومت های دیکتاتور است. در جامعه هایی که با حکومت دموکراتیک اداره می شود وحدت جامعه با اصل احترام متقابل صاحبان عقاید و افکار و منافع متفاوت به یکدیگر تأمین می شود و نه با وحدت همه آنها در یک عقیده و منفعت معین در جامعه های امروز که تعداد گروهها و جمعیت ها از نظر عقاید و افکار و منافع اجتناب ناپذیر شده است، تنها اصل احترام متقابل است که می تواند وحدت اجتماعی سالم و پایدار به وجود آورد و اصرار بر تفوق رسمی بخشیدن به یک عقیده معین نتیجه ای جز پیش آمدن سرکوب و تبدیل شدن حکومت به دیکتاتوری ندارد. در جامعه های امروز تنها در سایه دموکراسی است که می توان همه استعداد های افراد جامعه را از طریق شرکت دادن آنها در ساختن زندگی اجتماعی شان بارور ساخت. تنها از این است که می توان یک تعقل جمعی خلاق به بار آورد و با آن به مضاف در میدان زندگی پیچیده امروز رفت و با موفقیت عمل کرد. 2- در حکومت دموکراتیک دو اصل آزادی و مساوات همه انسان ها بدون هیچ استثنا و صرفاً از آن نظر که انسان هستند، پذیرفته می شوند. حکومت دموکراتیک از آن نظر که یک حکومت است هیچ تفسیری از جهان، انسان، عقیده و آیینی را برتر از دیگری نمی نشاند و هیچ فلسفه ای را مقدم بر فلسفه دیگر نمی دارد. ولی این موضع نه از این جهت است که حکومت کنندگان یا حکومت شونده از نظر فلسفی معتقد به نسبت مطلق معرفت و یا پیرو مکتب لا ادري هستند بلکه از این نظر است که وظیفه حکومت ورود در این مسائل نیست و تکلیف این مسائل را فیلسوفان معین می کنند و نه حاکمان و ورود حاکمان در این مسائل جز نزاع و خصومت و دیکتاتوری نتیجه ای نمی دهد. در حکومت دموکراتیک دو اصل یاد شده، برای تعیین چگونگی نسبت انسان ها با یکدیگر در زندگی دنیوی و پی ریزی شکل حکومت به کار گرفته می شود و نه برای تعیین مساوات انسان ها از لحاظ سعادت اخروی و اعلام بی اثر بودن تخلف انسان از اراده و خواست خداوند در نجات نهایی او و انکار خداوندی خدا و انسانیت انسان دو اصل مساوات و آزادی در نظام های دموکراتیک امروز به حکمت عملی مربوط است و تنها تکلیف ارتباطات اجتماعی انسان ها با یکدیگر را معین می کند. اینها حکمت نظری نیستند و هرگز جانشین انسان شناسی دینی یا فلسفی نمی شوند و مقام و موقعیت انسان در نظام هستی را مشخص نمی سازند. بنابراین در یک نظام دموکراتیک، صاحبان همه عقاید و فلسفه ها و پیروان همه ادیان حق حیات و رشد و پیشرفت و التزام به عقاید و ارزش ها و قوانین خود را دارند. امروز در سایه بسیاری از حکومت های دموکراتیک، میلیون ها انسان معتقد به حقانیت منحصر به فرد دین خود در کنار پیروان ادیان دیگر زندگی می کنند، بدون این که عقیده دینی آنها مانع همزیستی مسالمت آمیز شان با پیروان ادیان دیگر باشد که آنها را بهره مند از نجات اخروی نمی دانند. دموکراسی روشی در زندگی دنیوی است و نه معیار داوری در آخرت انسان ها درست است که قانونگذاری چنین حکومتی از آرا و عقاید مردم تبعیت می کند ولی نه از این باب

که قانونگذاران معتقدند که **♦** در قانونگذاری اراده مردم مقدم بر اداره خداوند است **♦**. اصلاً چنین مسأله ای که در واقع یک مسأله فلسفی است، مورد توجه قانونگذاران این حکومت از آن نظر که قانونگذار هستند، نمی تواند باشد. تنها مسأله آنها این است که قانون خلاف اراده مردم نباشد. و اگر اراده مردم این باشد که از قوانین الهی تبعیت کنند قانونگذاران حکومت دموکراتیک نیز به تبع مردم همین کار را می کنند. البته قانونگذاری نظام دموکراسی در اصل را مسلماً مراعات می کند؛ اصل یکم این است که قوانین موجد و یا حافظ برتری گروه، صنف و طبقه ای برگروه، صنف و طبقه دیگر و جنسی برجنسی دیگر و نژادی دیگر و مانند اینها نباشد. اصل دوم این است، که قوانین خیر و مصلحت و رفاه معنوی و مادی همگان را تأمین کند نه منافع اکثریت و طبقه و گروه معینی را در دموکراسی از آن نظر که یک شکل حکومت و تدبیری برای زندگی همگانی دنیوی است (قطع نظر از وضع اخروی مردم) همه شهروند متساوی الحقوق هستند و شهروند شماره یک و شماره دو وجود ندارد. در حکومت دموکراتیک جریان قانونگذاری در سایه پایبندی به اصول یاد شده انجام می شود و سپس آرای اکثریت قانونگذاران که نماینده اکثریت مردم به شمار می روند تکلیف هر قانون را معین می کند. درست در همین جا سؤال جدی ما این است که اگر مردم جامعه مسلمان به قوانین خداوند علاقمند باشند، قاعدتاً و عملاً خواست و اراده مردم در مسأله قانونگذاری به کدام سوی متوجه خواهد شد؟ آیا جز این است که این مردم از حکومت کنندگان خواهند خواست به قوانین خداوند متعهد بمانند؟ و آیا قانونگذاران منتخب این مردم در یک نظام دموکراتیک راهی جز پیروی از این خواست مردم خواهند داشت؟ آیا نتیجه عملی جز این خواهد بود که قوانین خدا مراعات شود؟ باید اضافه کنیم که در یک حکومت دموکراتیک مسلمان قاعدتاً قانونگذاران نیز که منتخب مردم اند، معتقد به قوانین خداوند خواهند بود و از این جهت نیز بر ضریب اطمینان از مراعات قوانین الهی افزوده خواهد شد. این مطلب که اگر مسلمانان حکومت دموکراتیک داشته باشند، قوانین خدا رها می شود و تقدم اراده خداوند برکسی می نشیند با هیچ دلیل قابل قبول و با هیچ محاسبه ای جور نمی آید. 3- مخالفان دموکراسی می پرسند اگر رأی مردم در تضاد با حکم خدا باشد، کدام یک از آن دو را باید پذیرفت؛ رأی مردم یا حکم خدا را؟ پاسخ این پرسش دو بخش دارد: بخش اول این است که از نظر کلامی و عقیدتی هر مسلمان موظف است حکم قطعی خداوند را بر رأی خود مقدم بدارد. بخش دوم این است که اگر فرضاً روزی مردم ایران که اکثریت قریب به اتفاق آن مسلمانند، در مقام قانونگذاری به طور جدی خواهند به قانون قطعی خداوند عمل کنند و چنین اعراض عمومی با علم به قطعیت قانون خداوند اتفاق افتد، در آن روز باید گفت متأسفانه مردم ایران مسلمانی را در آن موارد کنار گذاشته اند و در آن صورت با کمال اندوه کاری از دست هیچ کس ساخته نخواهد بود و سخن گفتن از حکم خدا در میان آنها معنا نخواهد داشت. من مطمئن هستم که چنین روزی نخواهد آمد و آرای مردم ایران در تضاد با حکم خداوند قرار نخواهد گرفت. ربط دادن احتمال چنان روزی با دموکراسی و حمله علیه آن هیچ گونه توجیه منطقی ندارد. رواج پاره ای از رفتارهای اخلاقی و آزادی قانونی پاره ای از محرمات الهی در غرب هم که گاهی حربه مخالفان دموکراسی می شود اصلاً ربطی به دموکراسی به عنوان شیوه و شکل حکومت ندارد و محصول تحولات فرهنگی غرب است. البته ممکن است در یک جامعه مسلمان که با دموکراسی اداره می شود، کسانی یا گروههایی یافت شوند که به دلایلی مخالف عمل به قوانین قطعی خداوند باشند و این عقیده را علناً اظهار کنند و حتی برای آن فعالیت نمایند. این مطلب ربطی به متروک شدن قوانین قطعی خداوند ندارد. اظهار این عقیده هم مانند اظهار هر عقیده دیگری در یک حکومت دموکراتیک با عقاید و آرا و فعالیت های مخالفان این عقیده یعنی رهبران سیاسی و فرهنگی اکثریت مسلمانان مواجه می شود و بدیهی است که مسلمانان معتقد به قوانین خداوند کوشش می کنند تا این عقیده ملاک عمل قانونگذاران قرار نگیرد و قوانین الهی متروک نگردد. اما پرسش بسیار مهم در اینجا این است که این کوشش ها چگونه کوشش هایی باید باشد؟ کوشش هایی با روش های دموکراتیک یا کوشش هایی با روش های اجبار و سرکوب گرانه؟ از این پرسش اساسی نباید به سادگی گذشت زیرا ریشه بسیاری از اختلاف نظرهای موجود در کشور ما در پاسخ همین پرسش نهفته است. ما هم معتقدیم، بر هر مسلمانی که اطمینان دارد به قوانین قطعی همگانی خداوند دست یافته است، واجب است به آنها عمل کند و تلاش نماید تا دیگران نیز به آن عمل کنند اما این عقیده راسخ را نیز داریم که این کوشش خصوصاً در جامعه های پیچیده و دارای کثرت اعتقادی و فرهنگی و سیاسی امروز که جامعه ما نیز چنین است، جز یک کوشش عاری از اجبار و القای یک طرفه ایدئولوژیک و عاری از خشونت و سرکوب نباید باشد وگرنه نتیجه آن چیزی جز بی اعتبار گشتن دین و ارزش های الهی و قانون خدا و تباه شدن مصلحت همگان نخواهد بود. اگر روزی رهبران دینی و فرهنگی جامعه ما در خود این توان را نبینند که با روش های دموکراتیک در صحنه تضارب و تبادل افکار و عقاید و

فعالیت های آزاد و مسالمت آمیز وارد شوند و ملت ایران را طوری هدایت و رهبری کنند که آنان و قانونگذارانشان به ارزش ها و قوانین خداوند وفادار بمانند و متاع مخالفان بی مشتری نماند، منشا این ناتوانی و ترس ناشی از آن را باید در ضعف منطق و نقص عملکرد خود جستجو کنند نه در جای دیگر. آنان باید در صدد تقویت منطق و اصلاح عملکرد خود برآیند از وحشت پراکنی و اظهار نگرانی و دعوت به غیرت و تعصب خشونت زا کاری ساخته نیست. این قبیل کارها نه تنها مشکل را حل نمی کند بلکه مشکلات عمده دیگری برمشکلات جامعه ما می افزاید و عاقبت آن را چنان دچار نابسامانی می کند که در آن هرکس فقط به فکر نجات خود و نان شب خود باشد و با همه فضیلت ها وداع کند. 4- سخن دیگر این است که ارزش و قانون قطعی لازم الاتباع خداوند که مخالفان دموکراسی از متروک شدن آن بیمناکند چگونه به دست می آید و چگونه معلوم می شود؟ آیا با توجه به مباحث فلسفی تفسیر متون (هرمنوتیک فلسفی) که خصوصاً در قرن بیستم دامن گسترده است، می توان تفسیر معینی از یک متن را تنها تفسیر ممکن و درست و معتبر اعلام کرد؟ آیا با توجه به این مباحث دیگر معنایی برای "نص" در مقابل "ظاهر" (آن طور که گذشتگان تصور می کردند) باقی مانده است؟ هیچ متنی تفسیر منحصر به فرد ندارد و از همه متون، تفسیرها و قرائت های متفاوت می توان داد و هیچ متنی به این معنا "نص" نیست که فهمیدن آن گونه ای تفسیر نباشد و تمام متون بدون استثنا تفسیر می شوند. اسلام به هرصورت که تصویر شود گونه ای فهم و تفسیر از کتاب و سنت است و هیچ فهم و تفسیری از کتاب و سنت تا آنجا که به انکار نبوت پیامبر اسلام (ص) نرسد خروج از اسلام به شمار نمی آید. همه فهم و تفسیرهای کتاب و سنت، همیشه و از سوی همه کس در افق فرهنگی- تاریخی معینی انجام شده است. پس باید دید معنای قانون قطعی خداوند چه می تواند باشد؟ از این قطعیت چه تصویری می توان داشت؟ تعداد چنین قانون های قطعی که در همه عصرها واجب الاتباع است چقدر می تواند باشد؟ آیا نمی توان گفت قانون های قطعی الهی شاید تنها همان هایی باشند که نه تنها در همه ادیان ابراهیمی بلکه در همه ادیان یکتاپرست دنیا نیز روی آنها تکیه شده است؟ و آیا در این صورت این ارزش ها و قانون های قطعی همان ها نیستند که انسان نیز در طول تاریخ خود همواره دنبال معنا کردن و تثبیت آن قانون ها در زندگی خود بوده است گرچه به حکم ضعف های انسان بودن از تثبیت آنها عاجز مانده است؟ اگر به اینجا برسیم و دنبال چنان قوانین قطعی باشیم و همه افراد جامعه را بدان دعوت کنیم و سلیقه های فردی و گروهی را امور شخصی و درون گروهی و درون صنفی تلقی کنیم آیا باز هم این همه مخالف در مقام تنوری و عمل خواهیم داشت؟ و آیا این همه نگرانی پیش خواهد آمد که اگر فلان شخص یا فلان گروه یا یک ملت روزی در برابر اراده خداوند علم کند چکار باید کرد؟ آیا اصلاً قد علم کردن در برابر اراده خدا معنا خواهد داشت؟ آری، اگر همه آنچه در فتاوی فقیهان اظهار شده قوانین خداوند تلقی شود مخالفان قوانین خداوند بی شمار خواهند بود. اما مخالفان دموکراسی انصاف دهند که خود فقیهان، فتاوی خود راضیات می دانند نه قوانین قطعی خداوند. تنها سخن آنها این است که مجتهدان موظفند به ظننات خود عمل کنند. این را می پذیریم. ولی این مطلب شامل غیر مجتهدها نمی شود و آنان تا اطمینان پیدا نکنند که یک فتوای معین مطابق حکم خداست از نظر دینی وظیفه عمل بدان را ندارند و اینجاست که معلوم می شود صرف افتاء فقیهان برای کسی تکلیف معین نمی کند و هر فرد مسلمانی باید خود اطمینان به حکم خداوند پیدا کند. می گویند برفرض این که قرائت های متفاوت از اسلام وجود داشته باشد، ملت ایران آن قرائت از اسلام را پذیرفته اند که در قانون اساسی منعکس شده است. به این نکته اساسی توجه می دهیم که بنابراین منطق، اگر ملت ایران در دوره دیگری قرائت دیگری از اسلام را بپذیرند و قانون اساسی خود را با آن تطبیق دهند، اقدام آنها جای ایراد و اشکال نخواهد بود. پذیرفتن این مطلب، گام تئوریک بزرگی به سوی پذیرفتن دموکراسی است. چه آن حادثه اتفاق بیفتد و چه نیفتد. پس قرائتی که در اسلام در قانون اساسی فعلی ما موجود است، قرائتی است درکنار سایر قرائت های ممکن و قرائت کردن حق ملت ایران است و جریان قرائت همیشه باز است و نباید جلو این جریان سد و مانع ایجاد کرد. 6- به این پرسش نیز باید پاسخ داد که پس دموکراسی با کدام تفکر و چه کسی ستیز می کند؟ دموکراسی از آن نظر که یک شکل و شیوه حکومت است نه با اراده و قانون خداوند می ستیزد و نه با حاملان راستین پیام وی. دموکراسی با آن گونه از تفسیر کتاب و سنت ستیز می کند که صاحبان آن به دلیل نداشتن تصور صحیح از آزادی و دموکراسی در عصر حاضر و ارتکاب خطاهای بزرگ در فهم معانی آنها از یک طرف و اصرار بر تک تفسیری بودن کتاب و سنت از طرف دیگر، ناآگاهی از واقعیت ها و تحولات پیچیده جامعه های جدید دنیای امروز و از جمله جامعه خودمان از طرف سوم، و گرفتاری در دام پاره ای از تعلقات که دامنگیر هر انسانی می شود از طرف چهارم، فهم و تفسیری از اسلام عرضه می کنند که دربرخورد با واقعیت های زندگی مسلمانان هم مانع

شکوفایی تجربه های ناب دینی و احیای راستین دین می شود هم مانع رشد و پیشرفت ملت های مسلمان و تواناگشتن آنها برای حل مشکلات بنیادین و بی شمار عصر حاضر. انقلاب اسلامی ایران هم در آغاز کار با همان کسان در معارضة بود. چرا دموکراسی را بدرستی نشناسیم و ملت های مسلمان را از ثمرات مهم این شیوه و شکل حکومت محروم کنیم؟ آیندگان این گناه را بر ما نمی بخشند طرح این هراس بی پایه که اگر روزی ملت ایران از اسلام اعراض کنند چه خواهد شد و لعن و نفرین دموکراسی تحت این عنوان و قرارداد دین در برابر دموکراسی، عواقب فرهنگی و سیاسی خطرناکی برای کشور ما دارد. این روش مردم را از صحنه مشارکت سیاسی بیرون می راند و راه استبداد و دیکتاتوری جدیدی را باز می کند. در مقام عمل هم فواید و آثار حکومت دموکراتیک برای جامعه ما بسیار بیشتر از ضرر و زیان تخلف هایی از اصول اخلاق و آداب و رسوم دینی است که ممکن است در حکومت دموکراتیک اتفاق افتد. جلوگیری از این تخلف ها با روش اجبار و سرکوب هم دسته گلی بر سر و صورت دین و دینداری نمی نشاند. 7- هنوز یک سخن مهم دیگر، این است که پاره ای از احکام فقهی موجود با دو اصل مهم دموکراسی مساوات حقوقی همه شهروندان و اصل هدف قانون باید تأمین منافع همه شهروندان باشد، معارضة دارد. مثلاً پاره ای از احکام فقهی از برتری های حقوقی مسلمانان بر غیرمسلمانان یا مردان بر زنان سخن می گوید، پاره ای از احکام دیگر فقهی اگر قانون تلقی شوند، نه منافع همه شهروندان که منافع عده خاصی را تأمین می کنند. در این موارد چه باید گفت و چه باید کرد؟ آیا باید این احکام فقهی را که در شرایط تاریخی معینی نقش خاصی داشته اند، قوانین قطعی و ابدی و همه عصری خداوند اعلام کنیم و با آنها به جنگ دموکراسی برویم؟ آیا فهم و تفسیر طنی فقیهان گذشته از کتاب و سنت در این موارد را باید تنها فهم و تفسیر ممکن و درست بدانیم و همه دانش جدید فهم تفسیر و تأویل متون را نادیده بگیریم؟ آیا امروز که تعارض سیاسی مسلمانان و غیر مسلمانان در داخل کشورهای اسلامی مطرح نیست و افراد غیرمسلمان به عنوان افراد جامعه تابع قوانین و مقررات اجتماعی هستند و با صلح و صفا در کنار اکثریت مسلمانان زندگی می کنند، باز هم از نظر دینی مجاز هستیم غیرمسلمانان را از حقوق کمتری بهره مند سازیم و آنها را شهروندان درجه دو حساب کنیم؟ آیا امروزه که زنان از خانه ها و خلوت ها بیرون آمده اند و با مشارکت سیاسی، اجتماعی و اقتصادی سرنوشت عمومی را رقم می زنند، باز هم مجاز هستیم از برتری حقوق مردان بر زنان سخن بگوییم؟ آیا در همه این موارد موضوع حکم عوض نشده است؟ آیا نباید در همه این موارد اجتهاد جدیدی مطابق با زمان و مکان انجام داد؟ چنین مدعایی هیچ گونه قوت منطقی ندارد و یک صاحب نظر نمی تواند از آن دفاع علمی کند. با استناد به آن قبیل احکام فقهی نمی توان از تعارض دموکراسی با قوانین قطعی خداوند سخن گفت. آیا ارزش اجتهاد جدید در این مسائل که امروزه در بقا و تکامل اجتماعی ما نقش عمده دارند، کمتر از ارزش اجتهاد جدید در باب مزارعه، مساقاة و مضاربه و مانند اینهاست؟\*

\*همشهری، 15 مرداد، 1377.

دموکراسی مسلمانان، نه دموکراسی اسلامی دو نقد پیشین را به این منظور آوردم که دقت در آنها نشان می دهد ضعف تئوری کسانی که پسوند اسلامی را به دموکراسی اضافه می کنند و می گویند ما دموکراسی اسلامی را قبول داریم نه دموکراسی مطلق را، در کجا قرار دارد. اینک این مسأله را توضیح می دهم. دو ناقد محترم از دموکراسی اسلامی سخن می گویند و برای آن حداقل دو ویژگی ذکر می کنند: 1. در دموکراسی اسلامی دولت مبلغ اسلام است و در برابر فلسفه ها و جهان بینی ها و ادیان متفاوت نظر و عمل یکسان ندارد و همه آنها را به طور مساوی نگاه نمی کند. 2. مسلمانان باید قوانین خدا را مراعات کنند. قوانین خدا آزادی و مساوات مؤمنان و غیرمؤمنان و زنان و مردان و ... را نپذیرفته است پس مسلمانان نمی توانند دموکراسی غیر مقید به اسلام داشته باشند. علاوه بر دو مطلب فوق از نظر ناقدان، این مطلب که دموکراسی صرفاً یک روش حکومت است قابل قبول نیست چون دموکراسی بر پیش فرض های انسان شناسانه ای مثل توانایی انسان بر تعقل و انتخاب و آزادی و مساوات استوار شده است. سه موضوع بالا ارکان اصلی نقدهای پیشین به مباحث سیاسی مقاله دموکراسی و دینداری را تشکیل می دهد. این سه موضوع هسته اصلی اختلاف نظر و عمل میان طرفداران دموکراسی و طرفداران اقتدارگرایی در جمهوری اسلامی ایران است؛ اقتدارگرایی که حکومت مورد نظر خود را دموکراسی اسلامی نام می گذارند. در این مقال می خواهم این مطالب را بیان کنم که دموکراسی مورد نظر اقتدارگرایان مفهوم درستی ندارد و سه اشکال عمده که ناقدان بر محتوای سیاسی مقاله دینداری و دموکراسی وارد کرده اند موجه نمی باشد. سخن طرفداران دموکراسی این است که دموکراسی، اسلامی و

غیراسلامی نداد. در هر جامعه ای یا دموکراسی وجود دارد یا دیکتاتوری، حد وسط دموکراسی و دیکتاتوری متصور نیست. **◆** مدل های دموکراسی گرچه متفاوت است ولی اگر کسانی بخواهند دموکراسی را از آن نظر که یک روش حکومت است با عقاید و قوانین دینی مقید کنند در مقام عمل و واقعیت، مدل خاصی از دموکراسی به وجود نمی آید بلکه مدل خاصی از دیکتاتوری به وجود می آید و **◆** بی تفاوت بودن دولت در برابر فلسفه ها و عقاید و جهان بینی های مختلف و پذیرفتن دو اصل آزادی و مساوات برای همه شهروندان، بدون هیچ گونه تبعیض، شاهرگ تئوری دموکراسی را تشکیل می دهد که در همه مدل های آن باید به صورتی وجود داشته باشد. اگر دموکراسی اسلامی این است که دولت مبلغ اسلام باشد و آزادی و مساوات را در حق مؤمنان بیش از غیرمؤمنان و درباره مردان پیش از زنان و . . . مراعات کند- آن طور که اقتدارگرایان می گویند- چنین دولتی در مقام عمل دولت دموکراتیک نمی تواند باشد و نامگذاری آن با دموکراسی اسلامی ناصواب و فریبنده است اما اقتدارگرایان می گویند دولتی را که مبلغ اسلام است و آزادی و مساوات را نیز به طور نامساوی میان شهروندان تقسیم می کند و شهروند درجه یک و درجه دو دارد، صرفاً به دلیل وجود انتخابات می توان دولت دموکراتیک نامید و روش حکومت وی را هم دموکراسی اسلامی نام گذاشت. اشکال طرفداران این نظر که دو ناقد محترم از آنها هستند بر مقاله **◆** دموکراسی و دینداری **◆** در واقع این است که آن مقاله از دموکراسی غیرمحدود به قید اسلامی طرفداری می کند و مدعی است که دموکراسی به عنوان روش حکومت بدون تقید به پسوند اسلامی با دینداری سازگار است. آن مقاله مدعی است که دموکراسی تنها یک روش حکومت است. مضمون التزامی آن مقاله این است که دولت (همه قوای حاکمه) میان ادیان جامعه نباید تبعیض قائل شود. آن مقاله می گوید حکومت مورد قبول مسلمانان می تواند و باید همه شهروندان را بدون هیچ گونه تبعیض دینی و غیر دینی در آنچه به حکومت و تعیین سرنوشت جمعی مربوط می شود به طور مساوی بنگرد و به آنها آزادی و مساوات بدون تبعیض بدهد. آن مقاله مسلمانان را دعوت می کند که برای تحقق دموکراسی در پاره ای از فتاوی مشهور یا حتی اجماعی فقه تجدید نظر کند تا آزادی و مساوات سیاسی به طور یکسان و بدون تبعیض تحقق پیدا کند و همه افراد جامعه شهروند به حساب آیند بدون این که به درجه یک و درجه دو و خودی یا غیرخودی تقسیم شوند. تصریح می کنم که همه این نسبت ها که در نظر دیگران **◆** اشکال ها **◆** به حساب می آید درست است و نگارنده مقاله **◆** دموکراسی و دینداری **◆** چنان فکر می کند که ناقدان محترم تشخیص داده اند. تفاوت نگارنده با ناقدان و به طور کلی طراحان **◆** دموکراسی اسلامی **◆** در این است که آنها افکار مطروح در مقاله **◆** دموکراسی و دینداری **◆** را به زعم خود با اسلام سازگار نمی بینند. آنها ما را دعوت می کنند از دموکراسی اسلامی سخن بگوئیم و به لوازم آن هم که ایجاد تبعیض در آزادی ها و مساوات ها و دین هاست تن دهیم. اما نگارنده آن مقاله آن افکار را با اسلام ناسازگار نمی بیند و معتقد است آن افکار تنها یا پاره ای از فتاوی مشهور و یا اجماعی فقه مخالف است و باید در آن فتاوا تجدید نظر کرد و برای تحقق دموکراسی در جامعه ما که تنها شکل مشروع و قابل قبول حکومت در جهان امروز است به اجتهاد جدیدی در آن فتاوا دست زد. آری، نویسنده مقاله **◆** دموکراسی و دینداری **◆** معتقد است تجدید نظر در آن فتاوی اصلاً مخالفت با قانون یا اراده خداوند نیست. آن تجدید نظر، تغییر آرا و معرفت انسانهاست که همیشه اتفاق می افتد. اینک به نقد آن سه دعوی می پردازم که در آغاز این مقال آوردم، دعوی هایی که مبلغان دموکراسی اسلامی بر آنها پای می فشارند. دعوی اول این است که در دموکراسی اسلامی دولت (مجموع قوای حاکمه) باید مبلغ اسلام باشد. اشکال این دعوی این است که طرفداران آن، از سازوکار و روند **◆** قدرت **◆** در مقام عمل و متن واقعیت های اجتماعی غافل اند. آنها غافل از این هستند که گذاشتن وظیفه تبلیغ دین بر عهده دولت، در مقام عمل هم دین را تباه می کند و هم دموکراسی را. وقتی هم دین تباه شود و هم دموکراسی، دیگر **◆** دموکراسی اسلامی **◆** چه معنایی خواهد داشت؟ گذاشتن وظیفه تبلیغ دین بر عهده دولت عملاً این نتیجه را می دهد که دولت متولی دین گردد و این خطرناکترین آفتی است که ممکن است به دین برسد. در مقاله **◆** تفسیر دین آری، تولیت بر دین نه **◆** که در همین کتاب آمده توضیح داده ام که چگونه **◆** طبیعت دین **◆** به معنای **◆** رهیافت به حضور خداوند **◆** هرگونه تولیت را رد می کند. در اواخر بخش **◆** بحران قرائت رسمی از دین **◆** هم نشان داده ام که دولت را متولی فرهنگ دینی یا غیر دینی کردن چه عواقب خطرناکی دارد. در اینجا به آن مباحث اضافه می کنم که اگر دولت عهده دار وظیفه تبلیغ دین شود باید تفسیر خاصی از دین را تبلیغ کند، تون بدون گونه ای تفسیر، تبلیغ دین میسر نمی شود. حال اگر دولت را که امکانات و قدرت غیرقابل مقاومت در دست دارد مفسر و مبلغ دین قرار دهیم تکلیف تفسیرهای دینی دیگر موجود در جامعه چه می شود؟ آیا در مقام عمل، دولت مانع رشد و شکوفایی تفسیرهای دیگر دین که حتی ممکن

ست از نظر تئوریک صائب تر از تفسیر دولت باشد نمی‌گردد؟ آیا این کار عملاً به تأسیس روحانیت دولتی و دین دولتی و سد باب اجتهاد نمی‌انجامد؟ و آیا اینها تباه شدن دین نیست؟ آیا جز این است که حفظ استقلال دین و استقلال علمای دین از منظر صیانت و حرمت دین یک وظیفه مسلم و قطعی است؟ اگر معنای **دولت** باید مبلغ اسلام باشد **دولت** این است که دولت باید شعائر اسلامی را محترم بشمارد این مطالب مورد قبول است. ولی دولت نه تنها باید شعائر اسلامی را محترم بشمارد بلکه شعائر ادیان دیگر را هم باید محترم بشمارد و از این جهت فرقی میان اسلام و ادیان دیگر نیست. در هر حال آنچه طبیعت دین آن را نفی می‌کند این است که دولت متولی تفسیر و اداره دین شود مطلب دیگر این است که اگر دولت متولی تفسیر و اداره دین شود، دموکراسی ناممکن می‌گردد. رژیم دموکراسی آن است که انتقال قدرت از جماعتی به جماعتی دیگر را بدون توسل به قدرت و برمیباری خواست و انتخاب مردم ممکن می‌سازد. در آن نظام سیاسی که دولت مفسد و متولی دین است چنین انتقال قدرتی عملاً ممکن نیست. در چنین نظامی ترکیب قدرت سیاسی و دینی با یکدیگر، اتحادیه‌ای از افراد و گروه‌های معین را به وجود می‌آورد که همواره قدرت را در دست دارند و مانع از انتقال قدرت به دیگران می‌شوند. در چنین نظامی قداست دین، قدرت و دولت را نیز قداست می‌بخشد و مانع از نقد سیاست و قدرت می‌شود. در چنین نظامی آزادی‌های سیاسی که جان مایه دموکراسی است، بسیار کم فروغ می‌شود و نهایتاً ممکن است سالیان درازی شکل انتخابات عمومی محفوظ بماند ولی از انتقال قدرت به گروه‌های دیگر خبری نباشد. آنچه عملاً درسایه اتحاد کارگزاران دینی و دولت اتفاق می‌افتد همین است که گفتیم. این که صور کنیم می‌توان دولتی داشت که هم متولی و مفسد و دین باشد و هم با الهام از اصول اخلاقی و پایبندی به آن، راه را برای انتقال قدرت به دیگران باز گذارد خواب و خیالی بیش نیست. این قبیل فرض‌ها فقط به درد بحث و مجادله می‌خورد و با واقعیت‌های اجتماعی انسان و منطق و مقتضیات عینی قدرت بیگانه است. این همان فرض باطل است که می‌گوید می‌توان به جای تقسیم قدرت و کنترل اجزای آن با یکدیگر، به فضایل اخلاقی قدرتمندان امید بست تا خودکامگی پیشه نکنند. همان طور که رویکرد علمی و تجربی به جهان طبیعت نشان داد که آنچه در جهان طبیعت حاکم است غیر از آن احکام متافیزیکی است که در طبیعت قدیم با تصورات ذهنی صادر می‌کردند، جامعه شناسی سیاسی هم نشان می‌دهد که آنچه در متن حوادث سیاسی اتفاق می‌افتد غیر از آن احکام خیالبافانه است که در فلسفه سیاسی متافیزیکی گذشته صادر می‌کردند. پاسخ این رسش را که اگر دولت مفسد و متولی دین شود چه اتفاق می‌افتد تنها از علوم می‌مانند جامعه شناسی سیاسی می‌توان گرفت و نه از فرضیات ذهنی. نتیجه این بحث‌ها این است که دموکراسی اسلامی مورد نظر اقتدارگرایان در مقام عمل چیزی جز دیکتاتوری اسلامی از آب در نمی‌آید. علاوه بر همه اینها وقتی مدعیان دموکراسی اسلامی آزادی و مساوات بدون تبعیض همه شهروندان را نمی‌پذیرند و طرفدار سلطه مؤمنان بر غیر مؤمنان و مردان بر زنان و خودی‌ها بر غیرخودی‌ها هستند چگونه از تعبیر دموکراسی استفاده می‌کنند؟! مدعیان دوم طرفداران دموکراسی اسلامی این است که چون قوانین الهی آزادی مساوات یکسان برای افراد قائل نشده‌اند پس دموکراسی مطلق را نمی‌توان قبول کرد چون دموکراسی برآزادی و مساوات یکسان شهروندان استوار است. راه چاره این است که آزادی و مساوات را یکسان تقسیم نکنیم و از دموکراسی محدود حرف بزنیم و نام آن را دموکراسی اسلامی بگذاریم. قبلاً گفتیم که دموکراسی محدود یعنی دموکراسی نفی شده. چنین نظامی واقعاً دموکراتیک نمی‌تواند باشد و به کاربردن واژه دموکراسی درباره آن فقط یک "تقیه" و "توریه" می‌تواند باشد! در اینجا مجدداً تأکید می‌کنم که مسلمانان می‌توانند در فتاوی‌های گذشته که از نگاه امروزی مبتنی بر تبعیض است تجدید نظر کنند و آزادی و مساوات را به صورت یکسان میان همه شهروندان تقسیم کنند و این کار فقط تغییرآرا و فتاوی‌است و نه مخالفت با قوانین الهی. راه تئوریک برای این تغییرات باز است و اجتهاد درست و حسابی هم همین است. مجتهدان **قوانین مفروض الهی** را در اعصار مختلف به گونه‌های مختلف می‌فهمند. آنها می‌توانند و باید امروز فتاوی‌خود را تغییر دهند، فقه سیاسی گذشته بستر عقلایی خود را از دست داده است. در این صورت مسلمانان می‌توانند واقعاً دموکراسی داشته باشند، این دموکراسی هیچ پسوندی نخواهد داشت. مدعیان سوم ناقدان این است که دموکراسی تنها یک روش نیست و مبانی انسان‌شناسانه دارد. در این تصور خطای ظریفی نهفته است رفع این خطا تنها با فهم صحیح دموکراسی ممکن می‌شود. حکومت دموکراتیک مفروض می‌گیرد که انسان‌ها در عالم سیاست و حکومت آزاد و مساوی هستند و آزادی و مساوات آنها را باید مراعات نمود. در حقیقت، التزام به دموکراسی این وظیفه را برعهده حاکمان می‌گذارد که همه افراد جامعه را دارای آزادی و مساوات سیاسی یکسان بدانند و این دو اصل را از ارکان قانون اساسی قرار

دهند آزادي و مساوات در اصل "روشي" و "فرضي" حکومت دموکراتیک است و نه بیشتر. از نظر منطق دموکراسي التزام به آزادي و مساوات سياسي یکسان همه افراد یک روش حکومت تلقي مي شود نه یک انسان شناسي فلسفي و نه یک اصل حقوق- اخلاقي. طرفداران دموکراسي معتقدند روش حکومتي که التزام عملي به آزادي و مساوات مفروض انسان ها دارد بهترین روش حکومت است. چون خطاها و شرور مفاسد حکومت را به حداقل مي رساند بدین ترتیب چون دموکراسي هیچ اصل فلسفي انسان شناسانه را از موضع حل یک مسأله فلسفي مطرح نمي کند نمي توان گفت انسان شناسي دموکراسي با انسان شناسي ديني يا هر انسان شناسي ديگر تعارض يا توافق دارد. تنها مي توان اين پرسش را مطرح کرد که آیا مثلاً دين اسلام روش خاصي از حکومت کردن را توصیه مي کند که با روش دموکراسي مخالف است؟ آیا اسلام توصیه مي کند به عنوان **روش حکومت** **♦** به مؤمنان و غيرمؤمنان و مردان و زنان جامعه آزادي و مساوات سياسي یکسان داده نشود؟ آیا اسلام توصیه مي کند مؤمنان به کتاب و سنت، احکامي را که در کتاب و سنت آمده است حتماً احکام ابدی و ثابت بدانند و آنها را براي همیشه معيار و روش و اصل مفروض سياست و حکومت بشمرند و غير مؤمنان را با اجبار و اکراه و قوه قهریه به پذيرفتن آنها وادارند؟ اگر چنین توصیه هاي وجود داشته باشد بايد بگويم میان آن روش حکومت که اسلام توصیه مي کند و روش دموکراسي منافات کامل وجود دارد. اگر قضيه از اين قرار باشد ضربه آن بیش از همه متوجه تعبير دموکراسي اسلامي خواهد شد و آن را سرتا پا تناقض جلوه خواهد داد! صاحب اين قلم معتقد است هیچ ديني روش حکومت توصیه نمي کند و در اسلام نیز چنین توصیه اي نشده است. پیامبر (ص) درباب روش حکومت تابع عصر خود بوده است و نه مؤسس روش حکومت آنچه در نابرابري سياسي مؤمنان و غير مؤمنان و مردان و زنان در کتاب و سنت و فتاواي فقهی دیده مي شود، مقتضيات واقعيتهای اجتماعي- تاريخي عصرهاي گذشته بوده است و درعصر حاضر مي توان به گونه اي ديگر عمل کرد. در عصر حاضر دموکراسي مسلمانان مي توان داشت اما دموکراسي اسلامي نمي توان داشت! در مقاله مسلمانان بايد حقوق بشر را بپذيرند، از همين کتاب اين بحث را به صورت مشروح آورده ام و در اینجا آن را تکرار نمي کنم. معلوم مي شود در اين موضوع هم اختلاف صاحب اين قلم بامخالفان دموکراسي به اختلاف درچگونگی قرائت از اسلام باز مي گردد! پاسخ اشکال هاي ناقدان محترم به روش هرمنوتیکی صاحب اين قلم را مي توان در کتاب هرمنوتیک کتاب و سنت اثر نگارنده اين خطور مطالعه کرد و در اینجا آن پاسخ ها را تکرار نمي کنم. تنها به اين اشاره اکتفا مي کنم که امکان قرائت هاي کثير از متون ديني در نظر صاحب اين قلم هرگز به معنای هرج و مرج در تفسير و تأويل متون ديني نيست. تنها قرائتي قابل قبول است که روشمند و مستدل باشد. اما قرائت هاي روشمند و مستدل ممکن است متعدد و متفاوت باشند. اين مطلب مهم را در مباحث هرمنوتیک، توضیح داده ام و مي توان آن را در مقاله قرائت واحد يا قرائت هاي کثير از دين نیز که در همين کتاب آمده ملاحظه کرد.

[December, 2007 06:47 PM 2 ]